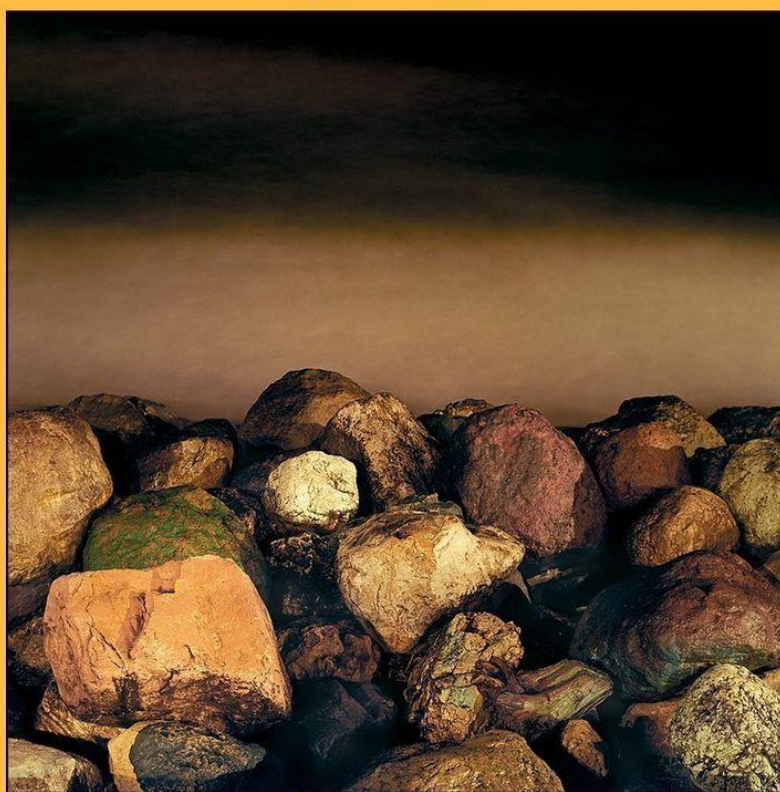


۱۴۰۵/۰۵/۴

سازین صلاح زهی

نقد پساساختارگرا

شهریار توکلی
Shahriar Tavakoli
شب‌های روشن
Bright Nights



شهریار توکلی در آغاز کتاب شب‌های روشن، کمی در مورد اینکه روزگاری چقدر عطش عکاسی داشته اما دیرزمانی ست آن را کنار گذاشته برایمان مینویسد. بعد از آن در مجموعه‌ی «درخت، علف، سنگ» ما را در فضایی میان شهر و روستا رها میکند. طبیعت عکس‌ها به گونه‌ایی آشنا اما گول زننده است، مانند مثلی که میگوید اگر در جنگل درختی را دوبار دیدی بدان گم شدی! او در کنار عکسِ سنگی غول پیکر از همین مجموعه در مورد اشتیاقش به کتابی از ادوارد وستون مینویسد. سنگ‌های غول پیکر من را یاد فلفل‌های وستون می‌اندازند و همان آشنایی و تکرارِ گول زننده‌ی طبیعت باقی عکس‌های مجموعه از جلو چشمم رد میشود.

مجموعه‌ی دوم با عنوان چراغ، شاهد پرسه‌زنیِ عکاس است. پرسه‌زنی که از پارک و ناکجاآبادهای آخرالزمانی شروع میشود، به خانه‌ی مادر بزرگ میرسد، اما از امنیت آن میگریزد و سر از تخت‌گاه‌های بین راهی درمی‌آورد. عکس‌ها در عین فاصله‌ی زمانی و مکانی‌شان انگار همگی حاصل پرسه‌زنیِ یک شب‌اند؛ گویی شخصیتی که داستایوفسکی خالق آن بوده بعد از پریدنِ مستی‌اش به خانه بازنگشته و ولگردی را پیشه کرده است. البته چنین تعبیری علم غیب نیست، چرا که عکاس خودش نام کتاب را شب‌های روشن گذاشته و این عالم را به خوبی میشناسد.

به مجموعه‌ی شب، تهران میرسیم و چیزی از پرسه‌زن بودن عکاس کم نمیشود، بلکه صرفاً لحن سرخوشانه و خوش‌خیالی به خود میگیرد. او از رنگ‌های هیچ فصلی غافل نمی‌ماند و آن‌ها را در نهایت غلظتشان ثبت میکند. طبیعتی که برایمان رونمایی میکند، در هر چهار فصلش شادابی دارد؛ با اینکه به مدد نورهای کوچه و خیابان روشن شده است. از گرفتن این عکس‌ها حداقل بیست سال می‌گذرد و امروزه گرفتن عکسی از ارغوانیِ آسمان شب با امکانات یک گوشی میان‌رده ممکن شده است. اما میدانیم (به گفته‌ی خودش در متن کنار عکسی) که در آن روزها یا بهتر است بگوییم شب‌ها، عکاس برای ثبت این رنگ‌های درخشان سه پایه و دوربین را به دندان کشیده و حسابی پایش نشسته‌است؛ از مهمانی و جمع گریخته تا ما را همراه خودش به فستیوالِ انفرادیِ شبگردی‌اش ببرد.

مجموعه‌ی بعدی که خانواده‌ی اوست، ناگهان ما را از خیابان و کوچه به خانه می‌آورد و سر سفره مینشانند؛ گویی گشت و گذار انفرادی دیگر کافیست! در عین حال ما نمیتوانیم بفهمیم که در خانه‌اییم یا نه، بلکه دیدن اعضای

خانواده ما را به این باور میرساند. حتی مشخص نیست که عکس‌ها روز گرفته شده‌اند یا شب، انگار که خواسته باشد باز هم در شب بمانیم.

مجموعه‌ی شب و همینطور مجموعه‌ی شبگردی من و جی تن، کماکان آغشته به رنگ‌های شب است اما در آن نوعی محافظه‌کاری در مقابل مکان‌ها و منظره‌ها وجود دارد. عکس‌ها از فضایی داخلی‌تر، دورتر یا امن‌تر گرفته شده‌اند. گویی عکاس از جمع گریخته اما آنقدر هم دور نشده که هیاهویشان را نشنود. برخلاف اینکه عکاس در ستایش آن دوران از زندگی‌اش مینویسد، نوعی خفقان و دل‌آشوب در فضاهای شهری به چشم می‌خورد، بوی شدت گرفتن فیلتر و سانسور در سال‌ها به مشام میرسد.

در مجموعه‌ی پایانی کتاب با نام کوه نوشته‌ها، سرانجام در روز چشم باز میکنیم. هنوز هم در جاده‌ایم و طبیعت هم تفاوت چندانی ندارد اما از کیفیت مالیخولیایی خود دل‌کنده است. عکس‌های آغازین و پایانی هر دو کوه‌اند؛ انگار که ما شب را روی کوه به خواب رفته‌ایم، در خواب گشت زدیم در تندی آفتاب روی همان کوه بیدار شدیم.